

(146)

بواسطه جناب زائر آقا شيخ فرج الله زكي الكردي عليه بهاء الله
مصر - حضرة الشيخ عبدالهادى الزيان وفقه الله السائل عن معنى وحدة الوجود

هو الله

صناديد متصوفه كه تاسيس عقیده وحدة الوجود نموده‌اند مرادشان از آن وجود عام مصدري كه مفهوم ذهنی است نبوده و نیست زیرا این وجود عام كه مفهوم ذهنی است عرضی از اعراض است كه عارض بر حقائق ممكنات می‌شود حقائق ممكنات جوهر است و این وجود مفهوم ذهنی یعنی وجود عام مصدري عرضی است كه عارض بر حقایق اشیا است بلکه مقصود صنادید وجودی است كه حقائق اشیا بالنسبه بآن عرض یعنی آن وجود قدیم است و اشیا حادث پس مرادشان از وجود حقیقی غیر منعوته است كه ما یتحقق به الاشياء است یعنی قیام جمیع اشیا باوست و او قیوم سماوات و ارض است و هو الحی القيوم شاهد این بیان و آن وجود ما یتحقق به الاشياء واحد است پس وحدت وجود است ولی عوام متصوفه را گمان چنان كه آن حقیقت غیر منعوته حلول در این صور نامتناهیة نموده چنانچه گفته‌اند البحر بحر علی ما كان فی القدم ان الحوادث امواج و اشباح و ما الخلق فی التمثال الا كتلجة و أنت هو الماء الذی هو نابع یعنی آن حقیقت غیر منعوته هر چند او را تعبیری نیست ولی مجبور بر تعبیری هستند پس بوجود تعبیر نموده‌اند

خلاصه عوام متصوفه را گمان چنان كه آن وجود غیر منعوته كه منقطع وجدانیست بمنزله دریاست و حقایق اشیا بمنزله امواج متمادیا در ذهاب و غیاب است ولی بحر باقی و بر قرار

اما در نزد اهل حقیقت بهائیان مثلش اینست كه آن وجود غیب وجدانی مثلش مثل آفتاب است و اشراق بر جمیع كائنات نموده كائنات از جماد و نبات و حیوان و انسان كلا مستشرق از انوار آفتابند یعنی اشعه ساطعه بر جمیع تابیده و كل حكایت از آفتاب مینمایند چنانكه بر حجر و مدر و شجر و حیوان و بشر نظر نمائی كل را مستفیض از آفتاب بینی حقایق كائنات مستفیض از شمس حقیقتند ولی شمس حقیقت از علو

تقدیس و تنزیهش تنزل و هبوط ننماید و در این کائنات حلول نفرماید و ما من شیء الا فيه آية تدل على انه واحد

خلاصه اینکه عوام عرفا گمان نموده‌اند که وجود محصور در دو موجود یکی حق و یکی خلق حق را باطن اشیا دانسته‌اند و خلق را ظاهر اشیا ولی اهل حقیقت وجود را در سه مرتبه بیان نموده‌اند حق و امر که عبارت از مشیت اولیه است و خلق و مشیت اولیه که عالم امر است باطن اشیا است و جمیع کائنات مظاهر مشیت الهیه است نه مظاهر حقیقت و هویت الهیه الا له الامر و الخلق

اما مرتبه الوهیت منزّه و مقدس از ادراکات کائنات است تا چه رسد باینکه در حقائق اشیا حلول نماید

حضرت اعلی روح له الفداء میفرماید که مصداق این بیت
البحر بحر علی ما کان فی القدم وان الحوادث امواج و اشباح

در مشیت اولیه تمام است نه در ذات حق

حتی عوام متصوفه را گمان چنان که حقیقت غیر منعوته بمثابه واحداست و جمیع کائنات تکرار همان واحد است واحد تکرر یافته ثانی حاصل شد و همچنین واحد دو مرتبه تکرر نموده ثالث شد و همچنین جمیع اعداد و اعداد امریست اعتباری ثابت است لکن وجود ندارد

و مسئله اعیان ثابته عرفا اینست که اعداد هر چند ثابت است لکن لیس لها الوجود قطعیا امری است اعتباری چنانکه میگویند ان الشرق و الغرب و الجنوب و الشمال لهم ثبوت و لیس لهم وجود و الاعیان الثابتة هی الصور العلمیة الالهیة لها ثبوت و لکن ما شمت رائحة الوجود استغفر الله عن ذلك اگر چنین تصور بشود قدیم حادث شود و حادث قدیم حقیقت کلیه را بصور نامتناهی در حقایق کائنات تنزل و حلول لازم آید و نزول و صعود و دخول و خروج و هبوط و حلول و امتزاج و امتشاج از خصائص اجسام است

حتی مجردات از این تصورات منزّه و مبرا هستند تا چه رسد بحقیقت کلیه این صفات مذکوره صفت متحیز است نه مجرد

خلاصه مقصد صنادید متصوفه اینست که مقصود از وجود ما یتحقق به الاشیاء است و آن واحد است و آن مجهول النعت است و غیب منیع است و منقطع وجدانیت ولی باز معتقد بدو رتبه هستند حق و خلق و حق را دو مرتبه قائلند رتبه تنزیه و تقدیس و لیس کمثله شیء و رتبه تشبیه و تمثیل و هو السميع العليم چنانچه ملا میگوید

از تو ای بی نقش با چندین صور
هم مشبه هم موحد خیره سر
که مشبه را موحد میکنی
که موحد را بحیرت سر زنی
تو نه این باشی نه آن در ذات خویش
ای برون از وهمها و از پیش پیش
که تو را گوید بمستی بوالحسن
یا صغیر السن یا رطب البدن

باری مقصودش این است که ترا دو تجلی است یکی بلا واسطه یکی مع الواسطه چون بدون واسطه یعنی بلا مجال و مرایا تجلی بر مشبه نمائی او را موحد می نمائی و چون بر موحد تجلی بواسطه مرایا و مجال می نمائی موحد مشبه میکنی بدرجهئی که موحد ترا یا صغیر السن یا رطب البدن خطاب مینماید باری حقیقت آنست که حقیقت ذات مقدس را تنزل در عالم خلق نیست نه دخول است نه خروج است نه نزول است نه حلول است نه امتزاج است نه امتشاج بلکه تنزیه نامتناهی است مثلش سطوع شعاع آفتابست بر کائنات ارضیه جمیع اشیاء باو نمودار و باو پرورش میشود و از او حکایت میکند و او در علو تقدیس منزّه و مقدس از شؤون و تعینات و تشخصات حتی ادراک کائنات بلکه مشیت اولیه که عبارت از فیض و شعاع آفتابست سبب ظهوری و نموداری و شهود کائنات است هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال و علیک الیهاء الابهی

٢٧ اكتوبر ١٩١٩

(عع)